

فرهنگ چیست؟

رساله‌ای در مورد فرهنگ

فصل سوم

(۳)

توضیح مترجم: بازخوانی فرهنگ ایران به تعبیری بررسی و کندوکاو روند حرکت این مجموعه فعالیت ذهنی اجتماعی ما در طول قرون و اعصار است. بازبینی چگونگی پیدایش نشانه‌ها، نمادها و ارزش‌های مشترک که فرهنگ کشوری را تشکیل می‌دهند و نیز مطالعه سیر تحولات آنها با توجه به نوع حاکمیت‌ها و اقداماتشان (فرهنگ‌های حاکم) و نیز مطالعه میزان درک و خلاقیت و نوآوری‌های مردم (فرهنگ‌های محکوم) است. مجموعه اجزای تشکیل دهنده فرهنگ همانند ارگانیک‌سیمی همراه تحولات جامعه در حال تغییر است و همراه گذشت زمان و نیازهای جدید انسان شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد. بنابراین با مطالعه دقیق ارزش‌ها و نمادها و سمبل‌های مشترک و موجود در هر عصری می‌توان کمابیش تصویری از فرهنگ و هنر آن دوران و جایگاه فرد را در جامعه و رابطه‌اش را با قدرت حاکمه دریافت.

فرهنگ مدرن امروزی غرب، به عنوان مثال، از مقطع روشنگری آغاز شد و نظرات و ایده‌آل‌های فلاسفه‌ای شالوده این فرهنگ را بنا نهاد. فرهنگی که از درک مقام «فرد» و اصالت او آغاز شد. فرهنگی که حق و حقوق فرد و احترام به او را در مرکز فرهنگ و خلاقیت فرهنگی قرار داد. ایده‌ها و نظراتی که انسان و آزادی‌های فردی او را در جامعه به رسمیت شناخت و به نوعی بر توارثی نه‌نژادی یا منطقه‌ای بودن ویژگی‌های فرهنگی پایان نهاد. چرا که این انسان و مسیر حرکت، فعالیت‌های ذهنی و فکری اوست که جامعه و فرهنگ جامعه را می‌سازد. بنابراین اساس و کیفیت فرهنگ هر ملتی را در جایگاه فرد در جامعه و میزان آزادی‌های او باید جست و جو کرد و چون فرهنگ سیال است و پدیده‌ای چند بعدی، هرچه بر میزان آگاهی‌های فرد افزوده شود سطح فرهنگ نیز متعالی‌تر می‌شود. و این در واقع همان فردیت انسان غربی بود که فرهنگ مدنی را آفرید و جامعه غرب را به پیش راند. جامعه‌ای که مردمانش مونوکالچرالیزم را کنار گذاشتند و با افزایش آگاهی‌ها و با تجربه‌اندوختی از مبارزات هندیان علیه استعمار انگلیس، سیاهان علیه تئوری‌های نژادپرستانه در آمریکا، سرخ‌پوستان و ملل بومی علیه سفیدهای نژادپرست در کانادا و استرالیا و غیره بنیان جامعه چند فرهنگی یا مولتی‌کالچرال را پی افکندند تا به هر انسان و آزادی‌ها و حقوق او آن‌طور که موجود است نگریسته شود و آزادی‌ها و حقوق مدنی، زبانی، اجتماعی و فرهنگی او محدود نگردد.

در نظر گرفتن این اصل نشان می‌دهد که به سبب عدم وجود آزادی فردی در ایران، فرهنگ و مجموعه اجزای فرهنگی این جامعه چند فرهنگی و غنی دچار نوعی یخ‌بندان فرهنگی شده که در بخش دوم به آن اشاره کردم.

اما با توجه به رشد سریع فرهنگ در ممالک غربی که از مقطع روشنگری آغاز شد و جایگاه فرد در جامعه به عنوان پدید آورنده فرهنگ و هنر پذیرفته‌گشت، متفکران و روشنفکران مدام در حال بررسی اثرات روشنگری و ایده‌های فلاسفه بنیان‌گزار در روند فرهنگی جوامع غربی هستند. یکی از نویسندگانی که به بررسی و انتقاد فرهنگ عصر روشنگری پرداخته و خواهان بازنگری فرهنگ غربی و ایده‌آل‌های اخلاقی جامعه مدنی شده توماس بریج است که سلسله مقالاتی تحت عنوان فرهنگ مدنی و فلسفه سیاسی لیبرال نوشته که یک مقاله‌اش را می‌خوانید:

Civic Culture and Modernist Liberal Philosophy

فرهنگ مدنی و

فلسفه لیبرال نوگرا

By: THomas Bridges, 1997-2002 hosted by Interland
Translated by: Hamid Dadizadeh

نکته مرکزی نظرات مربوط به فرهنگ جامعه مدنی که سیصد سال اخیر در بیشتر دموکراسی‌های لیبرال آتلانتیک شمالی رایج بوده، عمدتاً

توسط فلسفه سیاسی مدرن لیبرال اخذ شده است. به این معنی، هر زمان که اشاراتی درباره نورم های سیاسی و اخلاقی منتسب به دموکراسی لیبرال به میان آمده، و ایده‌ها یا نظراتی که مورد توجه بوده و در این عرصه موثر واقع شده اند، عموماً از سنت تفکرات سیاسی منسوب به فلاسفه ای چون جان لاک، روسو، بنتام، کانت و میل ریشه گرفته اند.

نظرات این فلاسفه برداشت های رایج کنونی در زمینه ایده های دموکراسی های لیبرال را در عرصه آزادی فردی و اصل برابری فراهم کرده و نیز همین نظرات در تبیین مضامین مربوط به عدالت سیاسی موجود در نهادهای سیاسی این کشورها را توضیح داده اند. در گفتار سیاسی رایج معنا و مفهومی که به نظریه های مربوط به قرارداد اجتماعی، حاکمیت مردم، حقوق طبیعی انسان و نیز به عقاید مربوط به «اصالت فرد» و استقلال او *autonomous personhood* می‌شد، به نظر می‌رسید که دارای اعتبار بلامنازع و قابل پذیرش عامه هستند. منطقی بودن این نظرات در آن موقع کمک می‌کرد تا نورم‌ها و ایده آل‌های مربوط به زندگی (جامعه) مدنی مورد تقویت قرار گیرند. اما در نیم قرن گذشته، مقبولیت و پذیرش این نظریات به طور قابل ملاحظه و با سرعت فزاینده ای فرسایش یافته است.

این فرسودگی و ضربه خوردن مربوط می‌شود به شک و تردیدهایی در مورد نظریات و فرضیات مربوط به جهانی بودن تفکر سیاسی مدرن لیبرالیستی رخ نموده است. فلاسفه پدید آورنده اندیشه های سیاسی لیبرالی نظرات خود را از منابع آکادمیک و روشنفکرانه ماخوذه از جنبش روشنگری اروپایی گرفته اند.

روشنگری یک جنبش گسترده فرهنگی بود که از بطن مبارزات طبقاتی و مذهبی که در قرن شانزدهم و هفدهم اروپا را در بر گرفت، برخاست. روشنفکران و اندیشه ورزان بر آن شدند تا جهت مواجهه با کشمکش های بی پایان مذهبی، طبقاتی و قومی راه کاری پیدا کنند تا به عنوان زمینه مشترک و بی طرف فرهنگی مورد پذیرش مکان قرار گیرد. بنابراین پس از اقدامات دکارت و گالیله، این متفکران موفق شدند شرایط عینی و غیر جهت‌داری بوجود آورند که در آن تنها مضامین و درک‌های مربوط به دانش و خرد آدمی به کار بسته شده و عملی گردد.

در مرکز این مفاهیم جدید خرد و دانش، درکی بود به نام روش معرفتی - روشی که مدت ها بعد تحت نام «روش علمی» معروف شد و رواج یافت. روشی که به اندازه کافی قدرتمند بود تا بتواند عینی بودن باورهایی را که از این طریق ارایه می‌شدند تضمین کند. ویژگی اصلی و عمومی ادعاهای تزگرنه لیبرالیسم مدرن، که حالت همگانی و جهانی داشت، این بود که این تزه‌ها خود را متکی به خرد و دانش می‌دانستند. درک‌هایی که جنبه جهانی داشتند اساس خود را از دنیای غوطه ور شده در درگیری های قرن هفدهم اروپا اخذ می‌کردند. فلسفه سیاسی لیبرال از همان آغاز خود را با زبان روشنگری تبیین نمود.

درک‌های مربوط به نورم‌ها و ارزش‌های زندگی مدنی در قالب پیشنهادهای درباره انسان و تاریخ عرضه می‌شد، یک سری ادعاهای معرفتی درباره طبیعت اشیا و ماورای نقطه نظرات فرهنگی ضد و نقیض و در حال جنگ، نظراتی که به دور از این تناقض‌ها، در ذات خود وجود داشتند.

* بحران فرهنگ مدنی جدید لیبرال

تردید فزاینده ما درباره وجهه جهانی و ضرور انگاشته شده فرهنگ روشنگری است که موجب فرسایش و ضربه خوردن اعتبار برداشت های مدرن لیبرالی در عرصه زندگی مدنی است. این شک و تردید از چندین موضوع به شرح زیر ریشه می‌گیرد.

نخست اینکه جهانشمول بودن و ضرور انگاشته شدن روشنگری اغلب سبب شده است که امپریالیسم غرب برای اقدامات خود جواز و فرهنگی کسب کند. ادعاهای مدرن (تجدد طلب) اروپایی مبنی بر حایز بودن نقطه نظرات معرفتی برتر و بنابراین داشتن بصیرت عالی تر در عرصه حقایق معتبر متافیزیکی موجب شده که بی احترامی نسبت به فرهنگ های غیراروپایی معقول و قانونی انگاشته شود، نوعی بی حرمتی که با حمله و پیروزی نظامی و نیز استثمار اقتصادی مردم جهان توافق دارد.

دوم، این اندیشه که دانش قابل اعتبار در سطح جهانی را می‌توان تنها با به کار بردن روش معرفتی واحد کسب کرد، ساده نگری بزرگ به نظر می‌رسد. لازم به گفتن نیست که نقش نهادهای پژوهشی در حال حاضر از هر زمان دیگر پراهمیت‌تر شده است ضمناً این سازمان های پژوهشی بیش از هر زمانی، از نقطه نظر جامعه شناختی، پیچیده‌تر به نظر می‌رسند و از سوی دستورالعمل‌ها و روش کار آنها از نظر روشنفکری خیلی متفاوت و دگرگونه شده اند، متفاوت از ایده‌ها و نظراتی که روشنگری در مورد معرفت و حقیقت بدست آورده است.

سوم اینکه روابط میان فرهنگ های متفاوت در سراسر جهان طوری گسترده و عمومی شده و به قدری از نقطه نظر اقتصادی اهمیت یافته که کوه‌نظری محض است اگر فرهنگی بخواهد خود را از نقطه نظر متافیزیکی در عرصه یک مدل سیاسی ویژه برتر و مسلط تر حساب کند. حتی همچو نگرشی در قبال همکاری های بین المللی نوعی سد و مانع حساب می‌شود. دکترین لیبرالی مدرن و تجدد خواه بر همچو نظراتی متکی بود و همین نظرات و برداشت‌ها بود که وضعیت هستی شناسی برتر به نهادها و ارگان های سیاسی لیبرال می‌بخشید.

و چهارم این که در صد سال گذشته در آمریکا، آموزش و پرورش مدنی و فنی که مبتنی بر مضامین عینی روشنگری و عملی بوده و تبلیغ کننده دکترین لیبرال مدرن بود، به طور گسترده ای به مرحله عمل درآمدند. اما امروزه آنچه که برای اکثر کارشناسان ظاهراً روشن شده، این حقیقت است که این برنامه‌ها با شکست روبرو بوده اند. شکست این برنامه‌ها نه فقط در عرصه بوجود آوردن تعلیم و تربیت مدنی، بلکه حتی توانسته‌اند شهروندانی به مفهوم واقعی و کامل کلمه فرهنگی تربیت کنند. همچنین از جنبه آموزش های فنی نیز با شکست روبرو بوده‌اند.

بنابراین عقاید سیاسی لیبرالیسم تجدد خواه که برای موثر بودن فرهنگ مدرن مدنی لیبرالیسم حالت کلیدی داشت، حقانیت و مقبولیت خود را از دست داده است و من می‌خواهم همین جا اظهار نمایم که این اصول با سرعت فزاینده ای از مفهوم تهی می‌شود. این واقعیتی است که در مراکز محوری و نهادهای اصلی جامعه ما، که تحت تاثیر تفکر لیبرال مدرنیستی و فرهنگ روشنگری بودند، هرروز مورد تایید واقع شده و به رسمیت شناخته می‌شود، بویژه در دانشگاه های ما.

بهرحال افول اشکال فرهنگ مدنی وابسته به فلسفه سیاسی مدرن لیبرالی نیاز ما را به شکل های موثر فرهنگ جامعه مدنی و تعلیم و تربیت شهروندی کاهش نمی‌دهد. کارکرد مناسب موسسات آزاد ما نیازمند شهروندانی است که گرایشات و خواسته‌های اصولی و به‌هنگار normative را در خود رشد داده باشند، ارزش‌ها و کردار متناسب و مناسب با معیارهای شهروندی را دارا باشند. برای تربیت و باز آفرینی

همچو شهروندانی، ما بایستی چنان ابزار فرهنگی را دارا باشیم که نمایانگر نورم های لیبرال دموکراتیک و برابر و آن هم در شکل منطقی و متقاعد کننده باشد.

در نتیجه، این پرسش که آیا دموکراسی لیبرال، به مثابه شکلی از نهاد سیاسی، خواهد توانست با افول فرهنگ روشنگری به عمر خود ادامه دهد، این پرسش بستگی دارد که آیا ما در بازتولید شکل جدیدی از فرهنگ پست مدرن (پسامدرن) و جدید موفق خواهیم شد یا نه طریقی که بتواند زندگی مدنی را از نو معنایی تازه ببخشد و دیگر نیازی و ادعایی به اعتبار اخلاقی آن نورم های جهانی و عینی مربوط به ارزش های معرفتی نباشد.